

گرچه خداوند، خود حفاظت قرآن کریم را متکفل شده و فرموده: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (حجر: ۹)، اما صیانت معارف آن از دست برد تحریف‌گران فرهنگی را به ما مسلمانان واگذار کرده است. یکی از ابعاد مطالعات گسترده و موردعلاقه خاورشناسان درباره اسلام، قصص و داستان‌های قرآنی است. در این آثار، مصدر این قصص توجه مستشرقان را به خود جلب کرده و موجب طرح شبهات و اشکالاتی از سوی آنان در این باره شده است. به نظر می‌رسد، یکی از پر حجم ترین آثار تحقیقاتی که در میان غیرمسلمانان برای انکار و حیانی بودن قرآن و مسئله اقتباس قصص قرآن از کتب مقدس پیشین صورت گرفته است، از یوسف دره حلام (۱۹۱۳-۱۹۷۹)، نویسنده و کشیش مسیحی معاصر است که در سال ۱۹۳۹ میلادی رتبه کشیشی خود را از کلیسای لبنان گرفته است. وی، بیش از بیست سال از عمر خویش را صرف جست‌وجوی شواهدی از متن قرآن برای اثبات این نظریه نموده است (زمانی، ۱۳۸۵، ص ۱۴۳). آثار وی در این زمینه، در سه بخش قرار می‌گیرد: بخش نخست، که با عنوان *دروس قرآنیة*، مشتمل بر پنج کتاب است که عبارتند از ۱. *الانجیل فی القرآن*؛ ۲. *القرآن والکتاب: بینة القرآن والکتابیة*؛ ۳. *القرآن والکتاب: اطوار الدعوة القرآنیة*؛ ۴. *نظم القرآن والکتاب*. ۵. *اعجاز القرآن*؛ ۵. *نظم القرآن والکتاب: معجزة القرآن*.

از این رو، شناسایی شبهات مطرح در زمینه داستان‌های قرآن و پاسخ منطقی و مستدل به آنها، از بایسته‌های پژوهش‌های قرآنی است که از یک سو، موجب تقویت ایمان مسلمانان نسبت به آسمانی بودن قرآن می‌شود و از سوی دیگر، پاسخی مناسب به افراد ناآگاه و گاه مغرض است که در پی ایجاد خدشه در الهی بودن قرآن کریم می‌باشند. در این مقاله، به این سؤال پاسخ داده می‌شود که مصدر و منبع قصه‌های قرآن چیست؟

### مفهوم‌شناسی قصه

کتاب لغت عربی درباره معنای لغوی «قصه» بحث‌های مفصلی را آورده‌اند که حاصل جمع آنها چنین است: «قَصٌّ یَقْصُّ قِصًّا وَ قِصًّا وَ قِصًّا» از باب «نَصَرَ یَنْصُرُ» معانی بسیاری دارد. از جمله «برگفت، سرگذشت گفت، برید، چید، و اثر کسی یا چیزی را دنبال کرد» (ابن‌منظور، ۱۴۰۵ق، ج ۷، ص ۷۴؛ راغب‌اصفهانی، ۱۴۰۴ق، ص ۴۰۴).

طریحی در *مجمع البحرین* می‌نویسد: «قصه به معنای دنبالش برو تا بنگری چه کسی او را می‌گیرد؛ کسی که جای پایش را دنبال می‌کند و از پی او می‌رود» (طریحی، بی‌تا، ج ۴، ص ۱۷۹).

## اقتباس قصص قرآن از عهدین؛

## بررسی و نقد نظریه درّه حدّاد

علیرضا حیدری / دانشجوی دکتری مدرسی معارف اسلامی دانشگاه پیام نور  
محمد رضا ضمیری / استادیار دانشگاه پیام نور  
محمدعلی رضایی اصفهانی / استاد جامعه المصطفی العالمیة  
دریافت: ۱۳۹۲/۱۱/۲۵ - پذیرش: ۱۳۹۳/۵/۵

mohamadh24@yahoo.com  
Zamiri.mr@gmail.com  
rezaee@quransc.com

### چکیده

بسیاری از خاورشناسان با نگاه برون دینی به قرآن کریم و آموزه‌های آن، بر پیش فرض «غیر وحیانی و غیر الهی بودن قرآن» تأکید کرد و بسیاری از تحقیقات خود را بر یافتن مصدر قرآن و قصص آن متمرکز کرده‌اند. ایشان قرآن را کتابی بشری تصور کرده، آن را متأثر از سایر کتب آسمانی، به ویژه تورات و انجیل دانسته و قصص آن را برگرفته از کتب مقدس پیشین می‌دانند. از جمله دلایل آنان، شباهت قصه‌های عهدین با قصه‌های قرآن کریم است. از آنجاکه پاسخ منطقی و مستدل به این شبهات، وحیانی بودن قرآن کریم را به اثبات می‌رساند، این مقاله برآن است با استناد به شواهد درون دینی - محتوای گزاره‌های تاریخی قرآن و عهدین و تمایز جلوه‌های هنری در قصه‌های قرآن با عهدین، و دلایل معتبر برون دینی - یافته‌های باستان‌شناسان در تأیید محتوای قصص قرآن و انکار برخی عبارات عهدین، انگاره اقتباس قصه‌های قرآن از عهدین را مردود اعلام کند.

کلیدواژه‌ها: قرآن، قصه، خاورشناسان، تورات، انجیل.

طبرسی در این خصوص می‌نویسد: «قصه بر وزن فعله در معنای فاعول، یعنی مقصود مانند کسره به معنی مکسور، مصدر نوعی از ماده «قَصَّ الشَّيْءَ يَقْصُهُ قِصًّا وَقِصَصًا»، یعنی آن چیز را پی گیری کرد، آن را بازگفت، آن را چید و برید، آمده است (طبرسی، ۱۴۰۶ق، ج ۲، ص ۷۶۶).

معنای اصطلاحی این واژه را می‌توان این‌گونه تعریف کرد: «سرگذشت و تاریخ پیشینیان، که جست‌وجوگر حالات و ماجرای زندگی آنها می‌باشد که در شرح ماجرا، مطالب پشت سر هم می‌آیند.

### کاربرد مشتقات «قصه» در قرآن

به‌طور کلی، ماده «قَصَّ» ۲۶ بار در آیات متعدد قرآن، در قالب اسم، مصدر و یا فعل به کار رفته است. کاربرد این واژه به‌صورت فعلی، به معنای بیان و تبیین است، چنان‌که طریحی (بی‌تا، ج ۴، ص ۱۷۹) و ابن‌منظور (۱۴۰۵ق، ج ۱۱، ص ۱۹۰) هر دو گفته‌اند که «قَصَّ» به معنای بیان است.

در قرآن کریم، مشتقات کلمه «قَصَّ» به یکی از سه معنای محوری اشاره دارد:

۱. دنباله جای پا و اثر کسی را گرفتن: در داستان موسی از خضر می‌فرماید: «... فَأَرْتَدًّا عَلَىٰ آثَارِهِمَا قِصَصًا» (کهف: ۶۴).
۲. بیان نمودن، باز گفتن، حکایت کردن و برخواندن: «إِنَّ الْأَحْكَمَ إِلَّا لِلَّهِ يَقُصُّ الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ» (انعام: ۵۷).
۳. سرگذشت، داستان و ماجرا از جمله در قضیه گریختن موسی به مدین و آشنایی وی با شعیب می‌فرماید: «...فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقِصَصَ...» (قصص: ۲۵) یا «نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقِصَصِ...» (یوسف: ۳).

از این رو، مفهوم «قصه» در قرآن عبارت است از: اخبار و گزارشی که به شکل خاصی در قرآن برای عبرت گرفتن آمده است. به عبارت دیگر، اهداف و ویژگی‌های قصه در قرآن، با اهداف و ویژگی‌های سایر قصص متفاوت است.

### شبهات دره حداد در اقتباس قصص قرآن از کتب عهدین

وی سخن خود را با این سؤالات آغاز می‌کند که آیا قرآن مشتمل بر اعجاز غیبی است؟ و آیا قصص قرآن جزو اخبار غیبی است؟ آن‌گاه، در پاسخ می‌نویسد: «قصص قرآن از اخبار غیبی نیست»؛ زیرا:

۱. اکثریت قصه‌های قرآن برگرفته‌شده از تورات و انجیل می‌باشد و کتابی که همه آموزه‌های آن

برگرفته از کتب دیگر باشد، خود اعجازی در اخبار غیبی ندارد (دره حداد، ۱۹۸۲، ص ۵۴۰، ۱۷۲، ۵۴۳). وی در این زمینه و به این دلایل استناد می‌کند:

– قصص قرآنی قبل از نزول قرآن در میان اعراب متداول بوده است.

– اتصال و پیوستگی حضرت محمد ﷺ و عرب با اهل کتاب، دلالت بر یاد گرفتن این قصه‌ها از آنها دارد.

– تورات و انجیل ترجمه‌شده به زبان عربی در دسترس عرب قبل از نزول قرآن بود.

– سیره محمد ﷺ دلالت بر علم و اطلاعات او دارد.

۲. واقعیت قصه‌های قرآن، تنها تمثیلی است برای نصیحت و عبرت‌آموزی. هیچ واقعیت تاریخی و حقیقی ندارد. همان‌طور که در این آیه آمده است: «كَلَّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ» (هود: ۲۰)؛ و هر [یک] از اخبار بزرگ فرستادگان (الهی) را برای تو حکایت می‌کنیم، چیزی که به وسیله آن دلت را استوار می‌گردانیم؛ و در این (اخبار) حق و پند و یادآوری برای مؤمنان، به تو رسیده است» (دره حداد، ۱۹۸۲، ص ۵۳۹).

– قصص قرآن از تشابهات قرآن است، همان‌طور که سیوطی قصص قرآن را از تشابهات می‌داند. لذا وقتی کل آیات قرآن بجز احکام تشریحی از تشابهات قرآن است، پس چگونه قصص و امثال و اخبار آفرینش و اخبار از روز قیامت اعجاز و واقعیت تاریخی داشته باشد (دره حداد، ۱۹۸۲، ص ۵۴۳).

با بررسی نظرات دره حداد و سایر مستشرقان، مشخص می‌شود که آنان، در خصوص اقتباس قصص قرآن از عهدین، به دلایل ذیل استناد می‌کنند:

۱. قرآن تفصیل کتب مقدس پیشین (تورات و انجیل) است: یکی از دلایل دره حداد در خصوص اقتباس قصص قرآن از کتب مقدس عهدین این مطلب است که قرآن ترجمه عربی آنها است. وی در این خصوص می‌نویسد: اسلام و توحیدی که قرآن از آن تبلیغ می‌کند، همان اسلام و توحید برگرفته از تورات و انجیل است و افزون بر آن دو، دربردارنده نکته جدیدی نیست و فقط تفاوت در این است که اسلام قرآن، نسخه عربی اسلام «الکتاب» است که پیامبر اسلام ﷺ با زبان عربی و برای مخاطبان عرب‌زبان خود به تبلیغ اسلام «الکتاب» می‌پردازد. وی برای اثبات مدعای خود، واژه‌های «فصلت»، «مفصلا» و «تفصیل» را که به ترتیب در آیات ذیل می‌آید، به معنای «اعربت، معربا و تعریب» معنا کرده است. بدین‌سان، قرآن را نسخه عربی «الکتاب» می‌داند که پیامبر اسلام ﷺ، نخست آموزه‌های آن را از علمای نصارا فرا گرفته و سپس، همان را با زبان عربی به عرب‌ها آموخته است: «وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَبِيًّا لَقَالُوا لَوْ لَّا فَصَّلَتْ آيَاتُهُ...» (فصلت: ۴۴)؛ و اگر (بر فرض) آن (قرآن) را خواندنی مبهم (و

غیرعربی) قرار می‌دادیم حتماً می‌گفتند: چرا آیاتش تشریح نشده است؟ «... هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا...» (انعام: ۱۱۴)؛ ... درحالی‌که او کسی است که کتاب [قرآن] را به تفصیل به سوی شما فرو فرستاده است. «... وَ تَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَأَ رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (یونس: ۳۷)؛ و شرح کتاب (های الهی) است؛ درحالی‌که هیچ تردیدی در آن نیست، [و] از طرف پروردگار جهانیان است.

وی می‌نویسد: آن بخش از قصص قرآنی را که در تورات نیست، پیامبر اسلام آنها را از تلمود فرا گرفته و در قرآن جاسازی کرده است. بنابراین، ما باید اعجاز را در «تورات و انجیل»، که از جانب خداوند نازل شده است بیابیم، نه در کتابی که از روی آنها، توسط ورقه‌بن نوفل ترجمه گشته است و به حضرت محمد ﷺ آموزش داده است (دره حداد، ۱۹۸۲، ص ۵۷۶، ۶۵، ۱۸۵، ۳۵۱).

### نقد و بررسی

۱. این دسته از آیات قرآن بیان می‌کند که همه کتاب‌های آسمانی و ادیان الهی، در اصول و مسایل کلی با هم مشترک هستند و دین واحدی را تشکیل می‌دهند: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» (آل عمران: ۱۹). اختلاف ادیان آسمانی در مسائل فرعی و جزئی است که به تناسب تکامل بشر و زندگی وی، هر دین الهی جدید، کامل‌تر از ادیان گذشته است. به همین دلیل، دین اسلام به‌عنوان دین خاتم، کامل‌ترین و جامع‌ترین برنامه را برای سعادت فردی، اجتماعی، دنیوی و اخروی انسان به ارمغان آورده است. بنابراین، هماهنگی قرآن با برنامه انبیای گذشته و کتب آسمانی آنها در مسائل اصلی، اعم از عقاید دینی و ارزش‌های اخلاقی و مانند آن، نه تنها دلیل بر اخذ از آن کتب نیست، بلکه دلیل بر این است که این وحی آسمانی، بی‌تردید از سوی پروردگار جهانیان است: «وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَى مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ تَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَأَ رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (یونس: ۳۷)؛ و سزاوار نیست که این قرآن، به دروغ، به غیر خدا نسبت داده شود و لیکن مؤید آنچه که پیش از آن است، می‌باشد و شرح کتاب (های الهی) است، درحالی‌که هیچ تردیدی در آن نیست، [و] از طرف پروردگار جهانیان است.

از این رو، باید گفت: هر آنچه از مسائل اصلی و اصول کلی، که در کتب آسمانی پیشین به اجمال آمده بود، در قرآن به‌عنوان آخرین کتاب آسمانی، که هیمنه و تسلط بر سایر کتب آسمانی دیگر دارد، با تفصیل و به‌صورت کامل‌تر بیان شده است (طباطبائی، ۱۳۷۰، ج ۱۰، ص ۶۴).

۲. دره حداد، با وجود اینکه خود عرب است، بدون هیچ دلیلی در بیان معنای لغوی «تفصیل» به خطا رفته است؛ زیرا چنین معنایی در هیچ‌یک از کتاب‌های لغت از قدیم تا به حال ذکر نشده است.

معلوم نیست وی این معنا را چگونه استنباط کرده است. حتی صاحب المنجد، که یکی از هم‌کیشان اوست، به چنین معنایی اشاره نکرده است (معلوف، بی‌تا، ص ۵۸۵).

۳. اگر قرآن و قصص آن از عهد عتیق اقتباس شده و برگردان عربی تورات است، چرا این ترجمه عربی تورات، خود را وحی مستقل الهی می‌داند؟ «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا إِفْكُ افْتَرَاهُ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَ زُورًا وَقَالُوا أُسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمْلَى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً» (فرقان: ۶؛ نمل: ۶؛ فاطر: ۳۱؛ حاقه: ۳۸-۵۰).

۴. اشکال مهم دیگری که بر منطق دره حداد وارد است، در پاسخ به این سؤال روشن می‌شود که آیا ترجمه یک متن به یک زبان دیگر، به‌منزله این است که برای مخاطبان جدید، دین جدیدی عرضه داشته است؟ اگر چنین است، پس ترجمه‌های مختلف عهد عتیق و عهد جدید و سایر کتب آسمانی، باید به‌عنوان یک دین نوین تلقی گردد. درحالی‌که چنین نیست. افزون بر این، باید گفت: تورات و انجیل در عصر ظهور اسلام به عربی ترجمه نشده بود و پیامبر اسلام نیز عبری نمی‌دانست (مغنیه، ۱۳۹۹ق، ص ۸۲).

تاریخ‌نویسان معروف عرب، وجود ترجمه عربی کتاب مقدس در مکه و مدینه، هم‌زمان با رسالت پیامبر اکرم ﷺ را بسیار بعید می‌دانند؛ زیرا هیچ دلیل و سندی در تاریخ به ثبت نرسیده که کتاب مقدس پیش از اسلام به عربی ترجمه شده و در دسترس مردم جزیره‌العرب باشد، بلکه تاریخ ترجمه این کتاب‌ها، به سال‌ها پس از رحلت پیامبر اکرم ﷺ، یعنی اواسط خلافت بنی‌امیه می‌رسد (علی، ۱۹۷۰، ج ۶، ص ۶۸۱).

بیومی درباره ترجمه تورات و انجیل می‌نویسد: تا پیش از سال ۷۱۸ میلادی، تورات به عربی ترجمه نشده بود (یعنی حدود ۹۰ سال پس از رحلت پیامبر اکرم ﷺ). افزون بر این، به ترجمه انجیل هم در آن سرزمین‌ها، پیش از سده‌های ۹ و ۱۰ میلادی، نیازی نبوده است. کشیش شیدیاک، نیز ترجمه کتاب مقدس به زبان عربی را پس از قرن یازدهم میلادی می‌داند (بیومی، ۱۳۸۳، ص ۴۱۰).

نتیجه اینکه تورات و انجیل هنگام بعثت پیامبر اکرم ﷺ، در مکه و مدینه یا اصلاً ترجمه عربی نشده بود و یا اگر ترجمه شده بود، عموم مردم به آن دسترسی نداشتند. این واقعیتی است که برخی خاورشناسان بر آن تأکید دارند. گرونباوم می‌نویسد: «یهودیان مدینه معتقد بودند که پیامبر اکرم ﷺ از عهد عتیق و جدید بی‌اطلاع بوده است» (گرونباوم، ۱۳۷۳، ص ۷۵).

آرمسترانگ می‌نویسد: «در شهر پروتوق مکه در حجاز، بازرگان عرب (محمد)، نه کتاب مقدس خوانده بود و نه نامی از اشعیا، ارمیا و حزقیل شنیده بود» (آرمسترانگ، ۱۳۸۲، ص ۱۵۸).

دنیز ماسون، که شاید جامع‌ترین مقایسه میان مطالب قرآن و عهدین را انجام داده است، اعتراف می‌کند که محمد ﷺ وحی مضمون در اسفار و انجیل را به تفصیل نمی‌شناخت (ماسون، ۱۳۷۹، ص ۳۸۶).

جرهارد بوئرینیک نویسنده مقاله «تأثیرگذاری و ترتیب نزول قرآن» در *دایرةالمعارف قرآن لیدن*، اعتراف می‌کند که هیچ مجموعه‌ای از آثار مربوط به تورات و انجیل، به صورت مشروع یا مجعول وجود ندارد که مبنای مستقیم و منبع اصلی قرآن باشد... و هیچ مدرکی دال بر اینکه کتب مقدس عهد عتیق و جدید تا قبل از زمان محمد ﷺ به صورت مجموعه‌ای کامل یا به گونه کتاب‌های متفرقه به عربی ترجمه شده باشد، وجود ندارد (Grerhard, 2001-2006, p. 1-316).

لازم به یادآوری است که علی‌رغم روایات گوناگون و گاه متناقضی که دربارهٔ ورقه‌بین نوفل نقل کرده‌اند، در هیچ‌یک از آنها مطلبی دال بر تعلم پیامبر از ورقه و انتقال برخی معارف و داستان‌های عهدین از وی به آن حضرت وجود ندارد (رشیدرضا، ۱۳۶۱، ص ۱۲۸). به عبارت دیگر، اصلاً معقول نیست که حضرت محمد ﷺ قرآن و آموزه‌های آن را از اهل کتاب بگیرد، سپس به خودشان تحویل دهد و آنان را بر سر آگاهی به این سرگذشت‌ها، به مبارزه فراخواند و آنان نیز همگی سکوت کنند و پاسخ ندی ندهند (معرفت، ۱۳۸۷، ص ۶۲).

در نتیجه، همان‌گونه که تصدیق قرآن نسبت به کتاب‌های اصیل و واقعی پیامبران گذشته، اصالت و الهی بودن قرآن را ثابت می‌کند، تفصیل‌دهنده بودن قرآن نسبت به کتب یادشده نیز نه تنها بر نظریهٔ اقتباس دلالت ندارد، بلکه افزون بر هماهنگی میان کتب آسمانی در مسائل اساسی، بر جامعیت قرآن و دین اسلام و کامل‌تر بودن آن در مقایسه با کتب آسمانی و ادیان الهی پیشین دلالت دارد.

## ۲. مشابهت قصه‌های قرآن با کتب پیشین

مشابهت قصه‌های قرآن با قصه‌های عهدین، مهم‌ترین مبنای فرضیهٔ اقتباس قرآن از عهدین است. بسیاری از خاورشناسان با مشاهده شباهت، قرابت و نزدیکی برخی قصه‌های این کتب مقدس و قرآن کریم، حکم به اقتباس داده‌اند، بدون اینکه در محتوا و اهداف قصص قرآن و عهدین تأمل کنند. آنها را کاملاً بر یکدیگر منطبق دانسته و پیامبر اکرم ﷺ را متهم به اخذ مطالب از کتاب‌های آسمانی پیشین کرده‌اند (علی الصغیر، ۱۴۲۰ق، ص ۷۶؛ عوض، ۱۴۱۷ق، ص ۱۰۷-۱۲۱؛ بروکلان، ۱۳۴۶، ص ۲۶).

درحالی‌که در مقایسه‌ای جامع میان قصه‌های قرآن با عهدین، چهار حالت زیر متصور است:

۱. قصه‌هایی در تورات یا انجیل آمده که نشانی از آنها در قرآن نیست. در عهد عتیق، با قصه‌هایی همچون دانیال نبی، یوئیل نبی، نحمیای نبی، میکاه نبی، حقیوق نبی مواجه هستیم که هیچ اثری از آنها در قرآن کریم نیست. در اناجیل اربعه نیز حلقاتی مانند نسب نامه حضرت عیسی (متی ۱: ۱۷-۱۷، لوقا ۳:

۳۸-۲۳)، تعمید عیسی (متی ۳: ۱۳-۱۷، مرقس ۱: ۹-۱۱، لوقا ۳: ۲۱-۲۲) و موارد دیگر به طور مفصل آمده است که قرآن متذکر آنها نشده است.

۲. برخی قصه‌ها مخصوص قرآن است و در عهدین ذکری از آنها نشده است: از جمله داستان اصحاب کهف (کهف: ۲۶-۲۹)؛ اندرزه‌های لقمان به فرزندش (لقمان: ۱۲-۱۹)، قصه‌های موسی و عالم (کهف: ۶۰-۸۲).

۳. برخی قصه‌های قرآن و عهدین، گرچه در عنوان با یکدیگر مشترک هستند، اما برخی حلقات از آن قصه‌ها در قرآن کریم شرح داده شده است. درحالی‌که در عهدین این بخش‌ها، وجود ندارد. به عنوان نمونه، داستان آدم و حوا در قرآن و عهد عتیق (سفرپیدایش) نقل شده، اما گفت‌وگوی خداوند و فرشتگان دربارهٔ خلافت آدم (بقره: ۳۰)، فرمان الهی مبنی بر سجده فرشتگان در برابر آدم (بقره: ۳۴؛ اعراف: ۱۱؛ ص: ۷۲) سرپیچی از این فرمان الهی (همان)، توبه آدم پس از نافرمانی (بقره: ۳۷؛ طه: ۱۲۲) تنها در قرآن بیان گردیده، اما در تورات و انجیل این حلقات بیان نشده است.

داستان حضرت ابراهیم در قرآن و در تورات به تفصیل سخن به میان آمده است، اما در قرآن کریم به گفت‌وگوی حضرت ابراهیم با پدر و قومش و دعوت آنها به توحید (انعام: ۷۴-۸۱) محاجهٔ وی با نمرود (بقره: ۲۵۸)، بنای کعبه به دست وی و اسماعیل (بقره: ۱۲۷)، همچنین اصول دعوت حضرت ابراهیم، که دعوت به توحید و مبارزه با شرک و بت‌پرستی است، به صورت جامع پرداخته شده، اما در تورات از این داستان‌ها خبری نیست.

۴. تعداد دیگری از قصه‌ها، هم در عناوین و هم در حلقات مشترک هستند، اما هدف از بیان این قصه‌ها، چگونگی شرح ماجرا، شخصیت‌پردازی، نتایج حاصله از بیان قصه‌ها، جذابیت و... در قرآن با عهدین متفاوت است. قصه‌های آدم و حوا، شجره ممنوعه، هابیل و قابیل، سرگذشت حضرت نوح، ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، داستان یوسف، موسی و هارون جزو دسته چهارم هستند.

از میان این چهار دسته، سه دسته اول، که میان قصه‌های قرآن با قصه‌های عهدین تباین کلی وجود دارد، بحث اقتباس و ارتباط بی‌معناست. دره حداد پاسخی برای این پرسش‌ها ندارد؛ زیرا اولاً، اگر قرار بود پیامبر ﷺ قصه‌هایی را که در عهدین آمده، در قرآن جاسازی کند، چرا همهٔ آن قصه‌ها را نیاورده است؟ معیار انتخاب پیامبر ﷺ چه بوده است که برخی قصه‌ها را در قرآن آورده، برخی را کنار بگذارد؟ اگر فرض کنیم قرآن کلام خدا نیست، چرا پیامبر ﷺ از داستان‌های نامعقول و نادرست تورات و کتب حتی یک مورد را در قرآن نیاورده است؟ ثانیاً، قصه‌های قرآنی که نشانی از آنها در عهدین نیست، مانند داستان حضرت صالح، هود و... را از کجا اقتباس کرده است؟ منبع و مصدر چنین قصه‌هایی کجاست؟

بنابراین، ادعای یوسف حداد و امثال وی که می‌گویند: «نحن نعترف بان القرآن وحی لکن بمعنی أنه مقتبس من الوحی» (یوسف حداد، ۱۹۸۲، ص ۵۴۰) و می‌خواهند هر آنچه را که در قرآن است، مقتبس از تورات به‌عنوان وحی الهی قلمداد کنند، در خصوص سه قسم اول قصه‌های قرآن مبتنی بر پاسخی قانع‌کننده نیست.

در مورد دسته چهارم (عناوین و حلقه‌های مشترک)، گرچه اصول و پایه‌های اصلی قصه‌ها مشترک است، اما باید گفت: تفاوت محتوایی و هنری میان قصص قرآن و تورات، آن‌قدر زیاد است که هیچ انسان محقق منصفی نمی‌تواند بپذیرد که تورات مصدري برای قصه‌های پاک و بی‌شائبه قرآن کریم باشد.

علامه بلاغی در این خصوص می‌نویسد:

قرآن کریم در تاریخ‌نگاری، برخی از تاریخ‌گذشتگان را بیان می‌کند که تورات رایج نیز آنها را بیان کرده، اما تورات آنها را به همراه خرافات و مطالب کفرآمیز و بدون هماهنگی متنی و درونی نقل کرده، ولی قرآن آن مطالب را به شکل مهذب، و معقول و سازگار با یکدیگر گزارش می‌کند و در قالبی زیبا و پرفایده، که نشانگر وحی الهی بودن آن است (بلاغی، بی‌تا، ص ۷).

در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که پیامبر اکرم ﷺ در کدام دانشگاه و آکادمی علمی درس خوانده، و مطالعه کرده تا توانسته است اینچنین قصه‌های مشوب تورات و انجیل را به این صورت که در قرآن آمده، درآورد؟

از این رو، اگر امثال دره حداد بی‌طرف باشند، باید ببیندیشند که یک فرد درس‌نخوانده که هیچ مکتب، و مدرسه و دانشگاهی نرفته و هیچ معلمی را ندیده، چگونه توانسته است چنین انتخاب درست و آموزنده‌ای از گفته‌ها و نوشته‌های یهود و مسیحیت فراهم آورد؛ انتخابی که هیچ نوع فکر یا بیان یا داستانی مخالف تقوا، که حاکی از سوء اخلاق، بی‌عفتی و عدم طهارت و امثال آن، که به گفته پورت، قرآن را معیوب و لکه‌دار نماید، در آن وجود ندارد. در صورتی که این نواقص در موارد بسیاری در کتب عهدین دیده می‌شود. در حقیقت، قرآن به اندازه‌ای از این نواقص انکارناپذیر مبرا و منزّه است که نیازمند کوچک‌ترین تصحیح و اصلاحی نیست (پورت، ۱۳۸۸، ص ۱۱۱).

در اینجا با مقایسه قصص قرآن و عهدین، در دو جنبه محتوا و هنری، و حیانی بودن قصص قرآنی تبیین می‌شود.

## ۱. محتوای قصص

بررسی مضامین و محتوای یکایک قصه‌های عهدین و مقایسه آن با قصه‌های قرآن، خود اعجاز قرآن را

در این زمینه به اثبات می‌رساند؛ زیرا قصص قرآنی مبتنی بر اصول عقلی و مفاهیم اخلاقی و نزاهت و پاکی نسبت به عهدین است که خود بیانگر عدم اقتباس قصص قرآن از عهدین است.

## توحید و خداشناسی

صراحت و روشنی برخی عبارات کتب عهدین در مورد خداوند، به گونه‌ای است که جای هیچ‌گونه تفسیر و تأویل را باقی نمی‌گذارد و به‌طور قطع، می‌توان از آنها، دیدگاه غیرتوحیدی و خداشناسی انسان‌انگارانه و تشبیه و تجسیم را استنتاج کرد. به‌عنوان نمونه، قصه آدم و حوا در سفر پیدایش عهد عتیق، نمونه بارز خداشناسی انحرافی است:

– خداوند دروغ می‌گوید: خداوند گفت از این درخت نخورید که می‌میرید (۲: ۱۷).

– خداوند بخل می‌ورزد: خداوند نمی‌خواست آدم و حوا از درخت علم و حیات بخورند و دانا شوند و زندگی جاویدان پیدا کنند (۳: ۲۳).

– وجود شریک برای خداوند: آدم پس از خوردن از درخت نیک و بد مثل ما شده است (همان).

برخی صاحب‌نظران الهیات مسیحی معتقدند که اصل تثلیث به نحو تلویحی و به نوعی، آماده‌سازی بلندمدت در این جمله عهد عتیق بیان شده است (ماسون، ۱۳۷۹، ص ۱۲۸).

نسبت جسمانیت به خداوند: عصر آن روز شنیدند خداوند در باغ راه می‌رود (۳: ۸).

این‌گونه خداشناسی در قرآن کریم جایگاهی ندارد. قرآن کریم نه تنها هیچ از اوصاف یادشده را به خداوند نسبت نمی‌دهد، بلکه در قصص و غیر آن، عالی‌ترین ظهور و پاک‌ترین صفات از آن «الله» است و هیچ کلمه دیگر از لحاظ رتبه و اهمیت، از آن برتر نیست. اصولاً جهان‌بینی قرآن خدا مرکزی است (ایزوتسو، ۱۳۶۱، ص ۱۱۹). طبیعی است که در این کتاب، تصور الله از بالا بر کل دستگاه فرمانروایی داشته باشد (همان).

از نظر قرآن، خداپرستی فطری است (روم: ۳۰) و بر توحید و یگانگی او استدلال می‌شود: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا» (انبیاء: ۲۲)، وجود خداوند بر کل جهان احاطه دارد (یونس: ۳) و با صفات متعالی وصف می‌شود: «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (حدید: ۳)؛ او نخستین و بازپسین و آشکار و پنهان است؛ و او به هر چیز داناست.

در نتیجه، بر خلاف آنچه در تورات آمده، توحید و خداشناسی ناب، یکی از اهداف قصه‌های قرآن می‌باشد. این توحیدمحوری در همه قصه‌های قرآنی، به‌ویژه قصه‌های پیامبران که خود موحدان واقعی‌اند جلوه‌گری بیشتری دارد.

## نبوت و پیامبرشناسی

قرآن کریم همه انبیاء و پیامبران الهی را به پاکی و صداقت وصف نموده، و آنان را اسوه و نمونه عصرشان معرفی می‌کند که دامنشان از هرگونه گناه و پلیدی منزه است. درحالیکه عهد عتیق و جدید، آنان را افرادی آلوده به انواع گناهان و کارهای زشت معرفی می‌کند. برای نمونه، نوح علیه السلام را شراب‌خوار، (پیدایش ۹: ۲۱-۳۲)، حضرت ابراهیم را بی‌تفاوت نسبت به همسرش (همان ۱۲، ص ۱۰-۱۲)، لوط علیه السلام را شراب‌خوار و آلوده به گناه با دخترانش (همان ۱۹: ۳۰-۳۸)، یعقوب علیه السلام را فردی مکار و دروغگو (همان ۲۷: ۱-۴)، داود علیه السلام را انسانی سفاک و زناپیشه و ناپسند نزد خدا (دوم سموئیل ۱۱: ۲۶-۱۲ و ۱-۱۲)، سلیمان علیه السلام را بت‌پرست (اول پادشاهان ۱۱: ۸۳) و حضرت عیسی علیه السلام را شراب‌ساز (یوحنا ۲: ۱۱) وصف می‌کند (ر.ک: جواد آملی، ۱۳۸۱، ج ۳، ص ۲۱۳؛ بلاغی، ۱۳۵۸، ج ۱، ص ۹۲؛ رضوان، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۳۴۲).

ازاین‌رو، میان قصه‌های قرآن با عهدین تفاوت بسیار است؛ در عهدین گناهان و لغزش‌هایی به پیامبران بزرگ نسبت داده می‌شود که به نوشته علامه طباطبائی، فطرت هیچ انسانی اجازه نمی‌دهد، به افراد صالح معمولی نسبت داده شود تا چه رسد به پیامبران بزرگ خدا (طباطبائی، ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۸۷)، ولی قرآن آنان را از این نسبت‌ها مبرا دانسته است، به‌گونه‌ای که سراسر قرآن کریم، هیچ اثری از این داستان‌های کودکانه یافت نمی‌شود.

علامه طباطبائی این بحث را در جای دیگر نیز آورده است، ازجمله مباحث متنوع نبوت، لغزش‌ناپذیری پیامبران است که متکلمان مسلمان در مباحث نبوت عامه، ادله عقلی و نقلی زیادی بر ضرورت آن اقامه کرده‌اند (طباطبائی، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۱۸۷).

با توجه به این نسبت‌های ناروا که در عهد عتیق برای معرفی پیامبران آمده است، بی‌شک نسبت چنین گناهان آشکار و غیرقابل تأویل با عصمت و لغزش‌ناپذیری پیامبران در تضاد است. معصوم نبودن پیامبران و انجام کارهای ناپسند، با اهداف بعثت‌شان ناسازگار است. چگونه مردم به اطاعت کسی گردن نهند که خود مرتکب گناه می‌شود؟ آلودگی به کارهای ناروا، درواقع نقض غرض ارسال رسل خواهد بود و پیامبران غیرمعصوم، نه تنها مردم را به سوی خداوند هدایت نمی‌کنند، بلکه آنان را از جاده مستقیم الهی منحرف می‌سازند. برخلاف عهد عتیق، قرآن کریم همه پیامبران را مبعوث از جانب خداوند می‌داند و بر این نکته تأکید می‌کند (حدید: ۲۵). در موارد متعدد، عصمت آنان را متذکر شده (جن: ۲۶-۲۷؛ بقره: ۲۱۳؛ حج: ۷۵؛ انعام: ۹۰) و آنان را ناصح و دلسوز مردم معرفی می‌کند (اعراف: ۶۲ و ۶۸)، در همه حال مطیع اوامر الهی‌اند (نجم: ۳ و ۴) و مردم نیز مأمور به تبعیت و اطاعت از آنان هستند (نساء: ۶۴)، و معارف الهی را با استدلال و منطق قوی و با جدال نیکو و موعظه حسنه به مردم ابلاغ می‌کنند (نحل: ۱۲۵).

صاحب کتاب *الیهود فی القرآن* در این خصوص می‌نویسد:

ومما لاریب فیہ ان الرسل و الانبیاء الذین ارسلهم الله لاصلاح اقوامهم هیامم الله لیکونوا متحلین بالعصمة من الاثام، کما جعلهم علی درجه عالیہ من السیرة الحسنه والخلق الرفیع لیکونوا قدوه لاتباعهم؛ بی‌شک پیامبرانی را که خداوند برای اصلاح جامعه فرستاد، زمینه را برایشان فراهم ساخت تا آراسته به عصمت از گناه باشند، همچنانکه آنان را به درجه عالی روش نیکو و اخلاق بلند رساند تا الگویی برای پیروان باشند» (طباره، ۱۳۷۶، ص ۲۶۳).

۲. جنبه هنری: جنبه‌های هنری قصه‌های قرآن و مقایسه آن با قصص عهدین، یکی دیگر از عرصه‌های تقابل آنها است که تفاوت آنها در اهداف و ویژگی حقیقت‌گویی مورد بحث قرار داده می‌شود.

## تفاوت اهداف قصص قرآن با قصص عهدین

از مجموع کتب عهدین، اهداف آشکار و پنهانی را می‌توان استخراج کرد که مهم‌ترین آنها عبارتند از:

۱. در سنت یهودی، پس از پرستش خداوند، بزرگ‌ترین عطیه و موهبت الهی، همانا وعده اعطای سرزمین است و منجی‌گرایی یهود نیز بر همین آرمان استقرار در سرزمین موعود استوار است (کلباسی، ۱۳۸۷، ص ۴۴). خداوند خطاب به حضرت ابراهیم علیه السلام می‌فرماید: «... من این زمین را که اکنون در آن بیگانه هستی به تو و به فرزندان تو خواهم داد. تمام سرزمین کنعان برای همیشه متعلق به نسل تو خواهد شد و من خدای ایشان خواهم بود (پیدایش ۱۷: ۸۷). بعد از این عبارت، هرچه در باب عهد و میثاق الهی در تورات و سایر مکتوبات عهد عتیق آمده است، به گونه مستقیم یا غیرمستقیم به این وعده الهی، یعنی اعطای سرزمین کنعان به ابراهیم و ذریه او یعنی یعقوب، اسحاق و موسی و به‌ویژه بنی‌اسرائیل بازمی‌گردد و وعده‌ای که بارها در تورات و سایر نوشته‌ها مورد استفاده و ارجاع قرار گرفته است. داستان زنده شدن پرندگان که در قرآن کریم (بقره: ۲۶۰) آمده و نشانه‌ای از سوی خداوند برای ابراهیم است، تا به چگونگی زنده شدن مردگان در روز قیامت یقین پیدا کند، در سفر پیدایش هم نقل شده، تورات در پایان این حکایت، نتیجه می‌گیرد که خداوند این ماجرا را مقدمه‌ای برای وراثت سرزمین کنعان قرار داده است (پیدایش ۱۵: ۱۸).

۲. قصه‌های عهد جدید عمدتاً ماجراهای حضرت عیسی علیه السلام از زمان ولادت تا مصلوب شدن او را بیان می‌کند، در لابه‌لای شرح سرگذشت و قصه، نقل قول‌ها و عباراتی نیز به چشم می‌خورد. سه انجیل نخست یعنی متی، مرقس و لوقا با عنوان «انجیل همنوا» با ارائه گزارش‌هایی کمابیش مشابه از زندگی حضرت عیسی علیه السلام، منبع مهمی در این‌باره به‌شمار می‌روند، سرانجام، انجیل چهارم یعنی یوحنا، با

بهره‌گیری از زبانی کاملاً اسطوره‌ای تصویری شبه‌خدایی و الوهی از حضرت عیسی عرضه می‌کند. شاید بتوان گفت: اساسی‌ترین هدف اناجیل، بیان فشرده‌ای از مهم‌ترین فرازهای حیات حضرت عیسی علیه السلام و ثبت برقراری رابطه خدا با انسان به وسیله انسان می‌باشد.

### اهداف قصه‌های قرآن

برخلاف آنچه درباره هدف قصه‌های تورات و انجیل گفته شد، قرآن نه به دنبال سابقه تاریخی برای قوم عرب بوده است و نه در پی شرح حال زندگی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌باشد. قصص قرآن، دارای اهداف زیادی است و خود مجموعه کاملی از تعالیم قرآن است. می‌توان به برخی از این اهداف اشاره کرد:

۱. تثبیت قلب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «وَ كَلَّا نَقْصُ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ...» (هود: ۱۲۰)؛ و هر [یک] از اخبار بزرگ فرستادگان (الهی) را برای تو حکایت می‌کنیم، چیزی که به وسیله آن دلت را استوار می‌گردانیم... اصل استمرار دعوت یک پیامبر، ثبات قدم و قوت دل است، بخصوص اگر پیامبر از نظر روحی و اجتماعی تحت فشار باشد. تقریباً همه قصه‌های قرآن در سور مکی قرار دارند (حسینی، ۱۳۷۹، ص ۱۰۰)؛ یعنی زمانی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و یارانش تحت شدیدترین فشارها از سوی مشرکان و کافران به سختی زندگی می‌کردند و در عین حال، باید مردم را هم به سوی رشد و تعالی دعوت کنند. در این شرایط، خداوند با نزول آیاتی که حاوی قصه‌های گوناگون است، قلب پیامبر را محکم و اراده‌اش را بر ادامه راه تقویت می‌کند.

۲. یکپارچگی ادیان آسمانی: یکی دیگر از هدف‌های قصه‌های قرآنی، بیان این واقعیت است که همه پیامبران الهی، از روزگار نوح تا عهد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در امتداد هم هستند. در نگاه نخست، امت‌های مختلف دارای دین‌های مختلفی بوده‌اند، هر امتی تعالیم خاص دین خود را انجام می‌داد و از پیامبر زمان خویش پیروی می‌کرده است، اما با نگاهی عمیق‌تر، درمی‌یابیم که همه این ادیان، در قالب یک دین بوده‌اند که در برهه‌های گوناگون بروز کرده‌اند. قرآن کریم در سوره انبیاء داستان موسی، هارون، ابراهیم، لوط و... را در پی هم می‌آورد. پس از به نیکی یاد کردن از هر کدام، می‌فرماید: «إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ أَنَا رَبُّكُمْ فَأَعْبُدُونِ» (انبیاء: ۹۲)؛ به راستی که این (روش پیامبران) آیین شماست، درحالی‌که آیین یگانه‌ای است؛ و من پروردگار شما هستم؛ پس [مرا] پرستش کنید.

قرآن کریم برای نیل به این هدف، اسلوب و روش‌های گوناگونی را به کار گرفته است. محتوای دعوت همه آنها را یکی می‌داند: «وَ لَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اجْتَنِبُوا الطُّغُوتَ...» (نحل:

۳۶)؛ و به یقین در هر امتی فرستاده‌ای برانگیختیم (تا بگوید) که: خدا را پرستید؛ و از طغیان‌گر (ان و بت‌ها) دوری کنید... .

قرآن کریم، وحی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را مانند وحی به تمام پیامبران گذشته دانسته، و همه را در یک راستا و یک‌سو، و دارای پیامی مشترک معرفی می‌کند (نساء: ۱۶۳). عبارات واحدی را از زبان تمام پیامبران نقل می‌کند (هود: ۵۹، ۶۵، ۷۳، ۸۵؛ شعراء: ۱۰۶، ۱۲۴، ۱۴۲، ۱۷۷)، مخالفان پیامبران را با یک عنوان «ملا» می‌شناساند (اعراف: ۶۰، ۶۵، ۷۵، ۸۵)، از کتب آسمانی پیشین به نیکی نام می‌برد (مائده: ۴۴ و ۴۶). خواننده قرآن کریم به راحتی متوجه این وحدت و یکپارچگی تعالیم پیامبران و سیر تکاملی حرکتشان می‌شود. حال آنکه به قول فروم نمی‌توانیم این سیر مستقیم تکامل اندیشه پیامبران از نخستین آنان تا آخرشان را در قصه‌های عهد عتیق مشخص کنیم (فروم، ۱۳۷۷، ص ۱۳۱).

لازم به یادآوری است، اگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قصص را از عهدین اقتباس کرده بود و یا احبار و راهبان معلم ایشان بودند، نباید در قرآن نامی از حضرت موسی و حضرت عیسی برده شود و یادی از تورات و انجیل شود و مردم را نسبت به آن دو کتاب حساس نشان دهد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نه تنها در سراسر قرآن از تورات و انجیل نام می‌برد، بلکه از آن دو کتاب با تجلیل یاد کرده و آنها را با اوصافی ستوده است (آل عمران: ۳؛ مائده: ۴۴ و ۴۶). و از آورندگان این دو کتاب، به گونه‌ای تجلیل کرده که حتی در کتب خودشان، این گونه تکریم نشده‌اند. هدف از بیان قصه‌های پیامبران، این است که بگوید میان ادیان آسمانی، به‌ویژه یهودیت، مسیحیت و اسلام جدایی نیست، بلکه همه از یک چشمه سیراب شده و هر پیامبری رسالتی را آورده که متمم و مکمل رسالت پیامبر قبل از خود است.

۳. بیان اصول دعوت پیامبران: تمام ادیان در سه محور اساسی توحید، نبوت و معاد، بخصوص توحید مشترک هستند. این مطلب در قصص قرآن نیز به روشنی دیده می‌شود. بنابراین، از اهداف قصه‌های قرآنی، بیان حقیقت مهم عقیده و ایمان است. جملات آغازین دعوت حضرت نوح علیه السلام، متضمن همین سه اصل اساسی است: «وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ أَنْ لَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ» (هود: ۲۶-۲۵)؛ از زبان سایر پیامبران نیز نقل می‌شود (اعراف: ۵۹، ۶۵، ۷۳، ۸۵). حال آنکه در عهد عتیق، قصه‌هایی وجود دارد که به مسائل معمولی انسانی می‌پردازد؛ یعنی اعمال عادی مردم (نه اعمال مؤمنان به خدا) و هیچ نکته اعتقادی در آن یافت نمی‌شود. به‌عنوان نمونه، کتاب «استر» قصه‌ای است که به نوشته «قاموس کتاب مقدس»، نام خدا اصلاً در این کتاب بیان نشده است (هاکس، ۱۳۷۷، ص ۵۰) و داستان به نتیجه‌ای که شامل پیام مذهبی و دینی باشد، سوق داده نمی‌شود.

در واقع، کتاب «استر» در راستای تقویت نظریه «برگزیدگی قوم یهود» و پیروزی این قوم بر دشمنانش نوشته شده است.

۴. **گزینش حادثه‌ها و اصلاح مطالب تحریف‌شده عهدین:** قرآن کریم همه حوادثی را که درباره یک شخص یا تاریخ یک امت روی داده است، بازگو نمی‌کند، بلکه به نکات برجسته و مهمی که در ایفای هدف مؤثر است، اکتفا کرده و ذهن مخاطب را درگیر حوادثی می‌کند که زمینه‌ساز پندآموزی و هدایت است. صاحب *المیزان* در این زمینه می‌نویسد:

قرآن از اول تا به آخر داستان را حکایت نمی‌کند، اوضاع و احوالی که مقارن با حدوث حادثه بوده، ذکر نمی‌نماید. جهتش هم خیلی روشن است؛ چون قرآن کریم کتاب تاریخ و داستان‌سرایی نیست، بلکه کتاب هدایت است (طباطبائی، ۱۳۷۰، ج ۱۳، ص ۴۹۲).

این اسلوب، یکی از تفاوت‌های مهم قصه‌های قرآن با قصه‌های عهدین است. برخلاف قصه‌های تورات و انجیل، که ماجرا را از ابتدا تا انتها با تمام جزئیات نقل می‌کند، قرآن کریم در هنگام بازگویی قصه‌ها، هیچ‌گاه از جزئیات مسائل و موضوع‌های بی‌فایده یا کم‌فایده، که نقشی در جنبه‌های تربیتی و عبرت‌آموزی ندارد، سخنی به میان نمی‌آورد.

مونتگمری *وات* می‌نویسد: قرآن به عوض اینکه در مورد چیزهای نامعلوم به مردم اطلاعات تازه‌ای بدهد، بیشتر به عبرت‌آموزی از حوادثی نظر دارد که مردم قبلاً چیزی درباره آن می‌دانستند (مونتگمری وات، ۱۳۷۳، ص ۲۶). وی برای اثبات این ادعا، مقایسه داستان حضرت نوح را در قرآن با حکایت آن در کتاب مقدس پیشنهاد می‌کند (همان).

قرآن کریم، در عین گزینش حادثه‌ها، به اصلاح آنچه آنان از منابع غیر از وحی الهی در کتاب‌های خود نوشته بودند پرداخت و موارد کژی و ناراستی آنها را متذکر شد. برای نمونه، در داستان خلقت آدم، خداوند برنامه آفرینش انسان را بر روی زمین به‌عنوان خلیفه، با فرشتگان مطرح می‌کند (بقره: ۳۰) و هنگامی که فرشتگان درباره فساد و خونریزی انسان سؤال می‌کنند، خداوند در پاسخ می‌فرماید: من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید (همان). این آیه، افزون بر معارفی که مفسران از آن برداشت کرده‌اند، تصحیح نوشته‌های یهود است که در تورات می‌گویند: خدا از کار خود (آفرینش انسان) پشیمان شد و خواست آنان را نابود کند (پیدایش ۶: ۷-۱۳). درحالی‌که، پشیمانی در اثر جهل و نادانی از عواقب کار است و خداوند منزه از جهل و فراموشی است.

دنیز ماسون، پس از مقایسه‌ای جامع میان معارف و آموزه‌های این سه کتاب، در این خصوص می‌نویسد:

این وحی منزل (قرآن)، حاوی آموزه‌های دینی است که در تسلسل تاریخی، آخرین دین از سه دین توحیدی ابراهیمی به‌شمار می‌آید. آن‌گاه موقعیت قرآن را نسبت به عهدین چنین ترسیم می‌کند: محمد ﷺ ایمان قاطع داشت که از سوی خداوند مبعوث شده است تا آنچه را پیش‌تر بر موسی و عیسی نازل شده بود، تصدیق کند و تمامیت بخشد. اینچنین قرآن بیان تام و کلام الهی به زبان عربی است و کتابی است که درصدد به کمال رساندن آنها (تورات و انجیل) است (ماسون، ۱۳۷۹، ص ۲۹-۳۲).

تصحیح اعتقاد به «الوهیت» حضرت عیسی ﷺ و نیز «تثلیث» از موضوعات مهمی است که قرآن به آن پرداخته و با براهین عقلی، به نقد و نفی آن می‌پردازد. آیه ۱۷۱ سوره نساء در رد تثلیث می‌فرماید «... وَ لَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا خَيْرًا لَّكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ...»؛ ... و نگویید: [خدا] سه‌گانه است. (به این سخنان) پایان دهید، که برای شما بهتر است. [چرا] که خدا، فقط معبودی یگانه است... و آیه ۱۷ سوره مائده، در نفی الوهیت حاوی دلایل و نکاتی است که شایسته دقت نظر می‌باشد: «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ...» (مائده: ۱۷)؛ کسانی که گفتند: به‌درستی خدا، همان مسیح پسر مریم است. به‌یقین کفر ورزیدند... علاوه بر این آیات، قرآن در موارد دیگری با ظرافت تمام این عقیده را مردود می‌داند. در سه آیه، صراط مستقیم را از قول حضرت عیسی ﷺ در عبادت «الله» می‌داند که هم ربّ او و هم ربّ دیگران است (آل‌عمران: ۵۱؛ مریم: ۳۶؛ زخرف: ۶۴). در اغلب مواردی که معجزات حضرت عیسی ﷺ را شرح داده، به دنبال کارهای خارق‌العاده وی، تعبیر «باذن الله» و یا «باذنی» را آورده تا شائبه خدا بودن آن حضرت را دفع کند (آل‌عمران: ۴۹؛ مائده: ۱۱۰).

### ویژگی حقیقت‌گویی قصص قرآنی

برخلاف نظر دره حداد، که معتقد است: قصص قرآن صرفاً برای تمثیل است و از این طریق بر آن است و حیانت آنها را منکر شود، باید گفت: حقیقت‌گویی و راستگویی در بازگو کردن قصه‌های قرآن، از ویژگی‌های منحصر به فرد این کتاب الهی است که آن را از کتب عهدین متمایز می‌کند. شواهد این ادعا به شرح ذیل است:

### شواهد درون‌متنی

یکی از بهترین راه‌های دستیابی به مقصود گوینده و اینکه آیا او از گفتارش قصد واقع‌نمایی دارد یا نه، مراجعه به کلام خود او و جست‌وجو از شواهد دال بر این امر، در گفتار گوینده است. این شیوه، نسبت به قصه‌های قرآن نیز عملی است؛ یعنی با مراجعه به آیات قرآنی، می‌توان قصد خداوند را دریافت که خداوند در گفتارش قصد واقع‌نمایی دارد یا خیر؟



قرآن مدعی است که سخن خداوند است و نازل شده تا مردم را به سعادت حقیقی، از طریق حق و به سوی حق راهبری کند. حق بودن خود را در قصه‌ها یادآوری می‌کند. در موارد بسیاری نیز پس از بیان داستانی از پیامبران، بر راست و درست بودن آن موضوع تأکید می‌کند. برای نمونه، می‌فرماید: «إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ...» (آل عمران: ۶۲) یا «ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ» (مریم: ۳۴) و گاه در آغاز ماجرا، حقانیت موضوع را بیان می‌دارد «وَآتَلُّ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنِي آدَمَ بِالْحَقِّ...» (مائد: ۲۷)؛ و (ای پیامبر!) خبر بزرگ حقیقی دو فرزند آدم را بر آنان بخوان [و پیروی کن]...؛ یا «تَلَوْنَا عَلَيْكَ مِنْ نَبَأِ مُوسَى وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» (قصص: ۳)؛ بخشی از خبر بزرگ موسی و فرعون را برای گروهی که ایمان می‌آورند، به‌درستی بر تو می‌خوانیم. از این موارد، در قرآن کریم بسیار است و به‌خوبی نشان می‌دهد که خداوند قصه‌ها را به‌عنوان حکایت‌های واقعی و تاریخی ذکر می‌کند و نه داستان‌های تخیلی و تمثیلی.

ابوزهره در این خصوص می‌نویسد:

یکی از تمایزات قصص قرآن با عهدین که خود نشانگر عدم اقتباس از کتب عهدین است اینکه، قرآن واقعیت را در نفس به تصویر می‌کشد و آن را آشکار می‌سازد و آدمی با آن حقیقت معانی را احساس می‌کند، آن‌گونه که در ذهن خود اشیاء را به تصویر می‌کشد (ابوزهره، ۱۳۷۹، ص ۱۵۲).

توضیح اینکه قرآن کریم به داستان، تنها به‌عنوان یک کار هنری نپرداخته است و غرض هدف قرآن نه تنها سرگرمی و لذت نیست، بلکه قصه قرآن با دیگر شیوه‌های بیانی آن همگام است، تا اهداف و خواسته‌های تربیتی قرآن برآورده گردد. این ویژگی را خود قرآن کریم نیز اشاره می‌کند: «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لَأُولِي الْأَلْبَابِ...» (یوسف: ۱۱۱)؛ به‌یقین در حکایت‌های آنان برای خردمندان عبرتی بود.

براساس این آیه شریفه باید گفت: خداوند در قرآن رخدادهایی را مطرح می‌کند که با واقعیت‌های عینی حیات انسان و بایسته‌های زندگی بشر در مسیر تاریخ ارتباط مستقیم دارد تا از این طریق، صفحه‌نیکی و بدی سرگذشت ادیان الهی پیشین، در منظر نسل‌های بعدی روشن باشد و آیندگان از گذشتگان درس گرفته و تجربه‌های ناکام آنان را تکرار نکنند و به سرانجامی ندامت‌بار دچار نشوند.

فیلیپ حتّی، پس از مقایسه قصه‌های قرآن با قصه‌های تورات، این‌گونه به برتری قرآن اعتراف می‌کند: قصه‌های قرآن، به منظور تهذیب و تادیب آمده است، غرض قصه‌گویی نبوده، بلکه عبرت گرفتن بوده است تا مردم بدانند که خداوند به دوران‌های سلف، نیکان را ثواب و بدان را عقاب می‌کرده است (حتّی، ۱۳۴۴، ج ۱، ص ۱۶۱).

علاوه بر این، انسان برای رسیدن به خواسته‌ها و کمالات خویش نیازمند همگام بودن با واقعیات است. بدون توجه به واقعیت گذشته و حال، در پیچ و خم آرزوهای خود محو خواهد شد. همان‌گونه

که خداوند این حالت انسان را هنگام سخن از یهود بیان کرده است: «وَ مِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيَّ وَ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ» (بقره: ۷۸)؛ و برخی از آن (یهودیان)، درس ناخواندگانی هستند که کتاب (خدا) را جز آرزوهایی نمی‌دانند. و جز آن نیست که آنان گمانه‌زنی می‌کنند.

در روایت اهل‌بیت علیهم‌السلام نیز بر این مسئله تأکید شده و روایت شده که «همان‌گونه که خورشید و ماه هر روز طلوعی نو دارند، قرآن نیز همواره در صحنه‌های زندگی حضور دارد و پرتوافکنی می‌کند. برای همیشه زنده و پویاست و با از میان رفتن کسانی که در شأن آنان نازل شده، از میان نخواهد رفت (عیاشی سمرقندی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۱۰).

از این رو، حقیقت‌گویی و راست‌گویی از خصیصه‌های منحصر به فرد قرآن است که این کتاب آسمانی را در اوج اعجاز قرار می‌دهد؛ زیرا در کتب عهدین بر اثر از میان رفتن یا دگرگونی‌های عمدی و غیرعمدی، حقایق تغییر یافته و در بازگویی سرنوشت پیامبران، دروغ‌ها و کج فهمی‌هایی صورت گرفته است. اما آنچه در قرآن آمده از سوی خداوندی وحی شده است که کوچک‌ترین ذره در آسمان‌ها و زمین از دیدش پنهان نمی‌ماند (یونس: ۶۱) و بر نماندگان آگاه است و گذشته، حال و آینده در گستره علم او یکسان است و هیچ‌گاه از واقع‌گرایی جدا نمی‌شود.

### شواهد برون‌متنی

گروهی از محققان با پژوهش‌های خود در علم تاریخ، جغرافیای تاریخی و باستان‌شناسی چهره واقعی قصص قرآن و زوایای پنهان و گوناگون آنها را آشکار می‌سازند. گرچه قرآن کریم، بسیاری از داستان‌های خود را محدود به زمان و مکان نکرده، اما این به‌معنای نفی کاوش در اماکن تاریخی نیست؛ زیرا قرآن سیزده بار به سیر و سیاحت در زمین برای مطالعه تاریخ و آثار پیشینیان تأکید کرده است (یوسف: ۱۰۹؛ حج: ۶؛ روم: ۹ و ۴۲؛ غافر: ۲۱ و ۸۲؛ محمد: ۱۰؛ آل عمران: ۱۳۷؛ انعام: ۱۱؛ نحل: ۳۶؛ نمل: ۶۹؛ عنکبوت: ۲۰).

«قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ» (روم: ۴۲)؛ بگو در زمین گردش کنید و بنگرید فرجام کسانی که پیش از [شما] بودند چگونه بوده است! بیشتر آنان مشرک بودند. فرمان به سیر و سیاحت در زمین، سپس نظر افکندن، مطالعه تاریخ مستند به اسناد و مدارک غیرمکتوب، یعنی باستان‌شناسی را مورد تأکید قرار می‌دهد (بی‌آزار شیرازی، ۱۳۸۰، ص ۲). کاربرد «فی الارض» به جای «علی الارض»، برای مطالعه آثار تاریخی، شاید اشاره به حفاری و کندوکاو در اندرون زمین باشد که لازمه باستان‌شناسی است (همان، ص ۵). باستان‌شناسی یکی از علوم جدید است که در

موارد زیادی گزارش‌های تاریخی قرآن را تأیید می‌کند، مورخان و مفسران در گذشته چون نسبت به جغرافیای تاریخی و باستان‌شناسی به صورت امروزی، آگاهی و شناخت نداشتند، در تفسیر آیات قصص متحیر و گاهی دچار تناقض‌گویی می‌شدند. برای نمونه، اینکه محل غار اصحاب کهف کجاست، میان مورخان و مفسران گفت‌وگوهای فراوانی وجود داشته و هر کدام مکانی را نام برده‌اند. علامه طباطبائی در *المیزان*، نظرهای مختلف را آورده و هر کدام را با تطبیق بر آیات قرآن مورد بررسی قرار داده، اما غار رجب در هشت کیلومتری شهر عمان پایتخت اردن را بر سایر نظرها ترجیح می‌دهد. یکی از دلایل ایشان، حفاری و اکتشافاتی است که در سال ۱۹۶۳ میلادی صورت گرفته و آنچه را در قرآن کریم آمده، تأیید می‌کند (طباطبائی، ۱۳۷۰، ج ۱۳، ص ۵۰۳).

پژوهش‌های مورخان، اعم از قدیم و جدید، رگه‌های اصلی قصه‌های قرآن را نشان می‌دهد. بیومی در کتاب چهارجلدی *بررسی تاریخی قصص قرآن*، چنین کاری را انجام داده و با بهره‌گیری از منابع مکتوب و غیرمکتوب شرقی و غربی، به‌ویژه سنگ‌نوشته‌ها و کتیبه‌ها توانسته است درباره رویدادهای تاریخی قرآن نظرهای گوناگونی را سامان دهد و لایه‌های پنهان قصه‌های قرآن را برای مردم آشکار سازد (رک: ابوخلیل، ۱۳۸۶).

موریس بوکای داده‌های علمی جدید را از راه‌های شناخت و معرفت قصص دانسته و اختلاف قصص قرآن و عهدین را در سازگاری یا ناسازگاری آنها، با دستاوردهای علوم جدید می‌داند. وی پس از مقایسه بین داستان حضرت نوح علیه السلام در قرآن و عهدین می‌نویسد:

یقیناً اختلاف مهمی بین قصص قرآن و عهدین وجود دارد. لیکن هرگاه تحقیق حکایت کتب مقدس عهدین به کمک داده‌های مطمئن دست دهد، ناسازگاری قصه عهدین با دستاوردهای معرفت جدید آشکارا نمایانده می‌شود. بالعکس قصه قرآنی از هر عنصری که انتقاد واقعی برانگیزد، مبرا است (بوکای، ۱۳۶۸، ص ۲۹۲).

تحقیقات تاریخی ویل دورانت چرایی برخی آداب و رسوم اقوام پیشین را برای ما بازگو می‌کند. از رهگذر این تحقیقات، گره‌های بعضی آیات قرآن گشوده می‌شود. وی می‌نویسد: «پادشاهان، احساس نیاز شدیدی به بخشش خدایان داشتند، از این رو، برای آنها پیکرهایی ساخته و برای آنها اثاثیه و طعام فراهم می‌کردند... و بیشترین چیزی که به‌عنوان قربانی انجام می‌دادند، خوراک و شراب بود (دورانت، ۱۳۴۱، ج ۱، ص ۳۶۱). با توجه به این رسم، گفته‌های حضرت ابراهیم علیه السلام توجیه می‌شود که وقتی آن حضرت به پرستش گاهی که خدایان قومش در آن قرار داشتند، رسید و نزد آنها خوردنی‌ها را یافت، از

آنان خواست تا غذا بخورند: «فَرَأَى إِلَىٰ آلِهِمَّ فَقَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ (صافات: ۹۱)؛ پس به سوی معبودانشان روی کرد و گفت آیا [غذا] نمی‌خورید؟

آنچه از مقایسه جنبه‌های هنری قصه‌های عهدین با قرآن به دست می‌آید، با آنکه قصه‌های قرآن بازگوینده حقایق مسلم تاریخی‌اند، اهداف، اسلوب و عناصر به‌گونه‌ای طراحی شده‌اند که خواننده احساس می‌کند رویدادها و آدم‌ها نزد او حضور دارند و با او سخن می‌گویند، احساسات و عواطف او را برمی‌انگیزاند و در کشمکش قصه، آدمی به سوی حق سوق داده شده و از باطل متنفر می‌گردد. درحالی‌که، در قصه‌های عهدین چنین حسی به خواننده دست نمی‌دهد و انسان خود را همراه با قصه احساس نمی‌کند، بلکه همواره مانند کسی است که از بیرون به حادثه می‌نگرد.

طباره در این خصوص می‌نویسد:

آن‌گاه که قرآن به بیان سرگذشت پیامبران و دیگران می‌پردازد ملاحظه می‌کنیم که مواد سرگذشت‌ها را از حوادث تاریخ و وقایع آن برمی‌گیرد، ولی آن را به‌گونه‌ای مؤدبانه ارائه داده و به نحوی عاطفی جلوه می‌دهد، مفاهیم را تشریح و اهداف را تثبیت می‌کند و به واسطه آنها، آنچنان تأثیر دلپذیری در جان‌ها دارد که عاطفه و وجدان را برمی‌انگیزاند؛ و آن را از حیطة تاریخی بیرون و وارد عرصه دینی می‌کند (طباره، ۱۳۷۹، ص ۴۴).

### نتیجه‌گیری

۱. مقایسه محتوای گزاره‌های تاریخی قرآن با آنچه در عهدین آمده، انگاره اقتباس را تأیید نمی‌کند.

صفات متعالی و فوق بشری خداوند در قصه‌های قرآن در مقایسه با تجلی خداشناسی انسان‌انگارانه در قصص تورات و انجیل، لغزش‌ناپذیری پیامبران در جریان قصه‌گویی قرآن در مقایسه با سیمای آلوده به گناه آنان در عهدین، نمونه‌هایی از تفاوت محتوایی گزاره‌های این دو کتاب است. افزون بر این، ویژگی‌های فنی اهداف به کار گرفته‌شده در قصه‌گویی قرآن، بیانگر این است که قصه‌های عهدین نمی‌تواند منشأ چنین جلوه‌های هنری در قرآن باشد.

۲. یافته‌های باستان‌شناسان، مورخان و جغرافی‌دانان، که در دهه‌های اخیر لایه‌های پنهان گزارش‌های تاریخی در قصه‌های قرآن را برای مردم امروز آشکار سازد، شاهدی عینی بر رد انگاره اقتباس قرآن از عهدین است؛ زیرا یافته‌های این علوم گزاره‌های تاریخی قرآن را تأیید و برخی عبارات عهدین را انکار می‌کند.

- ابن منظور، محمدبن مكرم، ۱۴۰۵ق، *لسان العرب*، قم، ادب الحوزة.
- ابوخلیل، شوقی، ۱۳۸۶، *اطلس قرآن*، ترجمه زینه فتحی، مشهد، پاپلی.
- ابوزهره، محمد، ۱۳۷۹، *معجزه بزرگ*، ترجمه محمود ذبیحی، مشهد، آستان قدس رضوی.
- ایزوتسو، توشیهیکو، ۱۳۶۱، *خدا و انسان در قرآن*، ترجمه احمد آرام، تهران، شرکت سهامی انتشار.
- آرمسترانگ، کرن، ۱۳۸۲، *خداشناسی از ابراهیم تا کنون*، ترجمه محسن سپهر، تهران، مرکز.
- بروکلمان، کارل، ۱۳۴۶، *تاریخ ملل و دول اسلامی*، ترجمه هادی جزائری، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- بلاغی، محمدجواد، ۱۳۵۸، *تفسیر آلاء الرحمن*، قم، مکتبه وجدانی.
- ، بی تا، *الهدی الی دین المصطفی*، قم، دارالکتب الاسلامیه.
- بوکای، موریس، ۱۳۳۸، *مقایسه‌ای میان تورات، انجیل، قرآن و علم*، ترجمه ذبیح الله دبیر، تهران دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- بی آزار شیرازی، عبدالکریم، ۱۳۸۰، *باستان‌شناسی و جغرافیای تاریخی قصص قرآن*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۱، *تفسیر تسنیم*، تنظیم و ویرایش علی اصلانی، قم، اسراء.
- ، ۱۳۸۳، *توحید در قرآن*، قم، اسراء.
- حتی، فیلیپ، ۱۳۴۴، *تاریخ عرب*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تبریز، شفق.
- حسینی، ابوالقاسم، ۱۳۷۹، *مبانی هنری قصه‌های قرآن*، قم، مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما.
- دره حداد، یوسف، ۱۹۸۲، *دروس قرآنی*، لبنان، منشورات المکتبه البولسیه.
- دورانت، ویل، ۱۳۴۱، *تاریخ تمدن*، ترجمه علی اکبر سروش، تهران، اقبال.
- دیون پورت، جان، ۱۳۸۸، *عذر تفسیر به پیشگاه محمد و قرآن*، ترجمه غلامرضا سعیدی، قم، دارالتبلیغ الاسلامی.
- راغب اصفهانی، حسین، ۱۴۰۴، *المفردات فی غریب القرآن*، مصر، دفتر نشر کتاب.
- رشید رضا، محمد، ۱۳۶۱، *وحی محمدی*، ترجمه محمد علی خلیلی، تهران، بنیاد علوم اسلامی.
- رضوان، عمر بن ابراهیم، بی تا، *آراء المستشرقین حول القرآن و تفسیره*، ریاض، دارالطیبه.
- زمانی، محمد حسن، ۱۳۸۵، *مستشرقان و قرآن، نقد و بررسی آرای مستشرقان درباره قرآن*، قم، بوستان کتاب.
- طباره، عقیف عبدالفتاح، ۱۳۷۶، *اليهود فی القرآن*، قم، الشریف المرتضی.
- طباطبایی، سیدمحمدحسین، ۱۳۷۰، *تفسیر المیزان*، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، تهران، بنیاد فکری علامه طباطبائی.
- طریحی، فخرالدین، بی تا، *مجمع البحرين*، تهران، مرتضوی.
- علی، جواد، ۱۹۷۰، *المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام*، مصر، دارالعلم للملایین.

- علی الصغیر، محمدحسین، ۱۴۲۰ق، *المستشرقون و دراسات القرآنیه*، بیروت، دارالمؤرخ العربی.
- عوض، ابراهیم، ۱۴۱۷، *دراسة لشبهات المستشرقین و المبشرین حول الوحی المحمدی*، قاهره، مکتبه الزهرا الشرق.
- عیاشی سمرقندی، محمدبن مسعود، ۱۳۸۰، *تفسیر عیاشی*، تهران، مکتبه العلمیه اسلامیه.
- فروم، اریک، ۱۳۷۷، *همانند خدایان خواهید شد*، ترجمه نادرپور خلخالی، تهران، جهاد دانشگاهی.
- کلباسی اشتری، حسین، ۱۳۸۷، *مدخلی بر تبارشناسی کتاب مقدس*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- گرونیام، فن گوستاو، ۱۳۷۳، *اسلام در قرون وسطی*، ترجمه غلامرضا سمیعی، تهران، البرز.
- ماسون، دنیز، ۱۳۷۹، *قرآن و کتاب مقدس، درون مایه‌های مشترک*، ترجمه فاطمه سادات تهامی، تهران، دفتر پژوهش و نشر سهروردی.
- محمد بیومی، مهران، ۱۳۸۳، *بررسی تاریخی قصص قرآن*، ترجمه محمد راستگو، تهران، علمی و فرهنگی.
- معرفت، محمد هادی، ۱۳۸۷، *قصه در قرآن*، قم، مؤسسه فرهنگی التمهید.
- معلوف، لوییس، بی تا، *المنجد عربی به فارسی*، ترجمه محمد بندرریگی تهران، ایران.
- مغنیه، محمدجواد، ۱۳۹۹ق، *شبهات الملحدين والاجابه عنها*، بیروت، مکتبه الهلال.
- مونتگمری وات، ویلیام، ۱۳۸۹، *اسلام و مسیحیت در عصر حاضر، گامی برای گفت و گو*، ترجمه خلیل قنبری، قم، پژوهشگاه علوم اسلامی.
- هاکس، جیمز، ۱۳۷۷، *قاموس کتاب مقدس*، ترجمه و تالیف مستر هاکس، تهران، اساطیر.
- Grerhard, Bowering, EQ. 2001-2006, V.1, p. 316, Mcauliffe, Jane dammen, (general editor). *Encyclopaedia of the quran* (eq). leiden. brill. 2001-2006.